



گفت و گو با یعقوب توکلی،
پژوهش‌گر حوزه و دانشگاه و مورخ تاریخ معاصر

کتاب ماتریالیسم دیالکتیک را چهل بار خواندم

از دیدگاه یعقوب توکلی، روشن فکر دینی به اندیشمندی اطلاق می‌شود که در حوزه دین و با استناد به مبانی و اصول اعتقادی آن، در پی رسیدن به راه کارهای جدید در زندگی بر دایره دین باشد و از منظر استاد مطهری، یک روشن فکر دینی برجسته به‌شمار آید، زیرا ایشان در تبیین و نظریه پردازی مسائل فقهی، کلامی، تاریخی و نیز تجزیه و تحلیل موضوعات اجتماعی مربوط به گذشته و عصر حاضر هیچ‌گاه از دایره دین خارج نشدند و نیز از انبوه ارجاعات و اندیشه‌های خارج، نکته‌ای بر دین تحمیل نکردند. یعقوب توکلی که پژوهش‌گر حوزه و دانشگاه و مورخ تاریخ معاصر است، با بررسی حیات علمی استاد مطهری، مطالعه آثار و نیز چگونگی شهادت ایشان معتقد است که دشمنان در برابر شخصیت علمی و قدرت اندیشگری و توانایی استاد مطهری در ایجاد ارتباط خلاقانه میان علوم مختلف و نیز جوامع زبان و گفتار ایشان در بیان نقدهای شخصیتی و دیدگاهی آن زمان، چاره‌ای جز اعجاب و مقابله‌های مختلف نداشته‌اند. آقای یعقوب توکلی در طی این گفت‌وگو به زندگی پرآوازه علمی استاد مطهری و چگونگی تلاش خستگی‌ناپذیر ایشان برای درک و فهم مسائل بغرنج فلسفی-دینی می‌پردازد و از طرف دیگر، علل مقبولیت عمومی ایشان را بعد از شهادت بررسی می‌کند.

به اعتقاد آقای توکلی، ضایعه در گذشت خونبار استاد مطهری، برای حضرت امام (ره) بسی استغبار و سنگین بود؛ مردی که در عمرک فرزند خود، حاج آقا مصطفی، صبوری پیشه کردند، در شهادت استاد مطهری بی‌صبرانه گریستند.

در خصوص اسناد مطهری، از جهات مختلفی می‌توان بحث کرد که یکی از آنها، مسأله تأثیرات فرهنگی ایشان بر جامعه ایران است. نظر خود در این باره بفرمایید.

از ویژگی‌های منحصر به فرد شهید مطهری، استواری عمیق ایشان با مسائل و مشکلات دوران خود و دانستن زبان و ادبیات زمانه است. وقتی نوشته‌ها و مکتوبات علمای حوزه در گذشته را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که اقلیت به‌خصوصی از آنان از استعداد و زبان گفت‌وگو با مردم برخوردارند، معذک ادبیات نوشتاری و گفتاری‌شان معطوف به حوزه خاصی است؛ مثلاً یا اجتماعی می‌نویسند، یا سیاسی و یا احیاناً ممکن است که تاریخی هم بنویسند. اما در حوزه فلسفه، کلام و تفسیر کسی را سراغ نداریم که زبان قابل فهمی برای همه داشته باشد و با جامعیت دانش، فهم و درک خود از مشکلات بتواند بی‌نی به فرهنگ عامه و خواص بزند. جامعیت مذکور در بین این دسته از علما، خیلی محدود بوده است. مثلاً وقتی که کتاب «شرح مبسوط منظومه» اثر حاج ملاهادی سبزواری را می‌خوانیم، که در واقع یک نظام فلسفی جامع و کامل است، و با قلم ساده و روان «داستان راستان» مقایسه می‌کنیم، باور کردنی نیست که این دو کتاب به دست یک نفر نوشته

شده باشد؛ یعنی یک درک بسیار متعالی از نظام فلسفی در کنار بیانی سلسلس برای ادراکات عامه مردم. مرحوم مطهری کسی بود که سخت‌ترین متون فلسفی و منطقی و متون دیگر علوم اسلامی را در حوزه علمیه، تدریس می‌کرد. مثلاً کتاب «شرح مصالح»، یک متن بسیار پیچیده در بحث منطقی است که تنها توسط ایشان و معدودی از دیگر استادان تدریس می‌شد؛ همین‌طور است تدریس اسفنداربعه صدرالمصطفین ملاصدرای شیرازی. تدریس شرح منظومه در سطح بسیار عالی، جالب این است که اغلب فلاسفه مسلمان با فلسفه اسلامی آشنا بودند، اما فلسفه مارکسیسم را نمی‌دانستند. این توان درک و نقد فلسفه مارکسیسم از عهده فلاسفه‌ای برمی‌آید که برخی از آنان در محضر علامه طباطبائی شاگردی کرده‌اند و هم‌چنین با جمعی همراه بوده‌اند که آن جمع در یک دوره به‌طور جدی راجع به این مقوله تلاش کرده‌اند. مجموعه باورهای که بر کتب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» به‌دست استاد مطهری در جوانی و در حدود سی سالگی نوشته شد و هنوز هم از اعتبار و استحکام شایان توجهی برخوردارند، هم‌چنان محسوس است و به‌خودی خود یک نظام فلسفی بسیار درخور توجه و مهم را تشکیل می‌دهد. بنابراین مرحوم مطهری یک استثناء ویژه است. کسی که در بحبوحه گسترش ادبیات باستان‌گرایی از زمان رضاخان و به‌لوی دوم دست به کار شد و در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» جدی‌ترین متن را در نقد باستان‌گرایی در ایران نوشت و منظر جدیدی در باب ایران اسلامی و ایران باستان ایجاد کرد. مرحوم مطهری است. نظرگاه وی از نخله فکری خاص خود ایشان سرچشمه می‌گیرد. به اعتقاد استاد، اسلام و ایران، هم‌دیگر را تکمیل کردند و مقوم و مکمل یکدیگر در گسترش فرهنگ شدند. به همین صورت می‌توان به آراء ایشان در بحث ربا و در بحث مقتضیات زمان در مباحث فقهی اشاره کرد که انصاف آراء نکن‌دهنده و قابل تعمق نیز به‌شمار می‌آیند؛ هم‌چنین پرداختن به اندیشه انحرافی فمینیسم و بحث حجاب در ایران و نظام حقوقی زن که مباحث قابل توجهی به نظر می‌رسند. از طرف دیگر، می‌بینیم متونی که در حوزه تفسیر به‌دست ایشان نوشته شده است، متونی بسیار متنوع و قابل اتکا هستند. شهید مطهری از روش‌شناسی بسیار دقیق و عمیقی استفاده کرده‌اند.

در مباحث تاریخی هم وزارت علمی مرحوم مطهری زبان زد است، به‌طوری که دیدگاه علمی ایشان به‌عنوان یک مآخذ مورد توجه واقع شده است؛ به همین صورت در بازشناسی رشته‌های علمی حوزه، کتب‌های منطقی، فلسفه، عرفان و کلام و فقه و اصول ایشان هر چند که جزواتی کوچک هستند، در حوزه‌های مختلف به‌عنوان متن‌های رسمی، جدی و معتبری شناخته شده‌اند. در دنیای فلسفه از شهید مطهری به‌عنوان یک فیلسوف برجسته و صاحب‌نظر یاد می‌شود. همین‌طور در دینی تفسیر، عرفان و تئوفه نیز به‌عنوان یک فقیه، مورد اعتنای جدی فقیه‌پاست. در حوزه تاریخ و تاریخ‌نگاری نیز صاحب نظریات بسیار مهمی است. هم‌چنان که در عم‌الاجتماع هم ایشان بحث «جامعه و تاریخ» را نوشتند که به فلسفه تاریخ و فلسفه اجتماع می‌پردازد. این توانایی و اتقان در نوشتن و گفتن، قدرتی را به آقای مطهری داد که توانست یک نظام جامع فکری در تشیع را سازمان بدهد و مهم‌تر از همه زبان گفت‌وگوی امروز، زبان فهم

روشن فکر دینی کسی است که از دین برای رسیدن به راه کارهای جدید در زندگی و در چارچوب منظر دینی استفاده می‌کند و از آن بهره می‌گیرد؛ نه این‌که چیزی خارج از دین را بخواهد وارد دین کند

کسی را که نه دشمن بپذیرد و نه دوست، اصلاً نمی‌تواند عقاید خود را مطرح کند و آن‌ها را گسترش دهد.

متخصصان، دانشمندان و هم‌چنین دانشجویان و عامه مردم بود، که این توانایی در کمتر کسی اتفاق می‌افتد.

به نظر می‌رسد قبل از ورود به مباحث دیگر، لازم است که تعریف شما از روشن‌فکری دینی را بدانیم.

مقوله روشن‌فکری دینی، خیلی دست‌به‌دست شده است؛ به همین دلیل اگر بخواهیم تعریفی از موضوعی که مورد ادعای طیف‌های مختلف است، ارائه کنیم، ممکن است که هر کسی ابرادری بر آن وارد کند. به اعتقاد من، روشن‌فکر دینی کسی است که از دین برای رسیدن به راه‌کارهای جدید در زندگی و در چارچوب منظر دینی استفاده می‌کند و از آن بهره می‌گیرد؛ نه این‌که چیزی خارج از دین را بخواهد وارد دین کند، و یا به اصطلاح، آن‌چه را که خارج از دین است، بخواهد با معیارهای دین بسنجد و با ابزار دین آن را تفسیر و یا حتی تحمیل کند.

با بخش دوم تعریف شما به تعریف مصطلح و رایج روشن‌فکری دینی می‌رسیم.

در تعریفی که امروزه مصطلح هستند، سعی شده است مباحثی خارج از دین را وارد عرصه دین کنند. در این مباحث اغلب شاهد برداشت‌هایی متناقض از دین هستیم که نهایتاً چیزی از دین باقی نمی‌گذارد. مثلاً وقتی نظریه قبض و بسط شریعت را تحلیل می‌کنیم، می‌بینیم که پنبه دین را می‌زند. نظریه تاریخی بودن قرآن و نظریه علمای ابرار هم به همین سرنوشته دچار شده است. در بحث تجربه نبوی که به‌عنوان تجربه‌ای از نوع تجربه شعرا و هنرمندان مطرح می‌شود، در نهایت می‌بینیم که ظرف دین را از محتوایش خالی می‌کند. مشکل ما در مواجهه با این نظریه‌ها این است که واضعان و گویندگانشان هدف دیگری از طرح مباحث خود دارند، اما نیاتشان را در قالب الفاظ اسلام و زبان و ادبیات مسلمانان بیان می‌کنند. خیلی‌ها مثل میرزا ملکم‌خان و امثال او هم سعی می‌کردند آراء مورد نظر خودشان را در قالب زبان دینی ترویج دهند. بنابراین، ملکم‌خان هم در بسیاری جاها می‌گوید از ادبیات دینی برای تلقین مباحث مربوط به غرب در اذهان مردم استفاده کند. و چون ادبیات دینی را در تفسیر و ترقیق آراء خودش به‌کار می‌برد، بنابراین اسلوب‌های نظری او را می‌توان در تعریف دوم روشن‌فکری دینی قرار داد. ولی نهایتاً آن‌چه که از منظر و ادبیات میرزا ملکم‌خان بیرون می‌آید، دیگر چیزی از دین باقی نمی‌گذارد. پس اگر روشن‌فکر دینی در تجزیه و تحلیل خود، بخواهد دایره دین را محدود کند و به اصطلاح با ضیق کردن دایره دین بخواهد فضای خودش را بازتر کند، دیگر نمی‌شود او را روشن‌فکر دینی نامید.

واضح است که شهید مطهری یک روشن‌فکر دینی است و هم‌چون شهید بهشتی و مفتاح، تحت تعلیمات بزرگانی هم‌چون علامه طباطبایی و حضرت امام^(ع) رشد کرده است. آیا نخله فکری آنان در آن زمان و اندیشه‌های شهید باهنر بود که توانست خوراک تنور یک نسل بعد از انقلاب را تامین کند، به خصوص اندیشه‌های شهید مطهری که بیش‌ترین آثار را در این زمینه پدید آورد؟

مرحوم شهید باهنر، متعلق به نسل بعدی آن بزرگان است. گستره فکری آقای مطهری، بسیار وسیع است و حوزه‌های نظری متعددی

را شامل می‌شود. انصافاً، هیچ‌کدام از بزرگان و علمای معاصر ما، وارد آن حوزه‌ها نشده‌اند، و مهم‌تر از همه آن‌که او یافته‌هایش را به زبانی همه‌فهم برای عامه و متخصصان بیان می‌کند. شاید بتوان گفت مرحوم شهید آیت‌الله سیدمحمدباقر صدر از جهاتی با شهید مطهری تشابهاتی داشته است. البته این دو بزرگوار تفاوت‌هایی با هم دارند، و آن هم این‌که آقای صدر از بهره هوشی در حد یک نابغه برخوردار بود؛ متقابلاً آقای مطهری با پشت‌کار، زحمت و رنج و تلاش و کوشش فراوانش این مسیر را طی کرد. آقای مطهری از همه ابزارهای که در اطرافش بود، به‌خوبی بهره برد و اتفاقاً با استفاده از ابزارهای متفاوت، توانست حوزه‌های نفوذ دین را گسترش بدهد. مثلاً وقتی در مقابله با فلسفه مارکسیسم نظریه پردازی می‌کند، از منظر یک فیلسوف مسلمان و یک مسلمان متدین می‌ایستد. وقتی که در برابر جریان باستان‌گرایی ایستادگی می‌کند، از منظر یک محقق مسلمان قد علم می‌کند. همین خصوصیات ایشان است که باعث می‌شود کم‌خردان روزگار نتوانند وی را تحمل کنند. حاسدان و کسانی که سطح دانش نازلی دارند، امثال مطهری را یا نادیده می‌گیرند، و یا به آنان حسادت می‌ورزند و اصولاً او را مزاحم اندیشه‌های خودشان می‌بینند. بنابراین چه آنان که او را در دانشگاه از رسیدن به جایگاه هیأت علمی در یک زمانی محروم و حکم ایشان را معلق کردند و چه آن‌هایی که بعداً به مقابله با او برخاستند و دست خود را به خون او آلودند، هر کدام به‌نوعی مطهری را نپذیرفتند و تحمل نکردند.

سخنان شما در واقع اشاره‌ای است به مظلومیت چندجانبه شهید مطهری که نه از طرف شیبه دوستان تحمل می‌شدند و نه از طرف دشمنان.

بهرتر است این‌گونه بگوییم که دشمنان در برابر او چاره‌ای جز اعجاب نداشتند و به‌طور طبیعی مشاهده چنین قدرتی در بین مسلمانان برای آن‌ها به‌آسانی قابل تحمل نبود. در بین دوستان رغبت به مساعدت و یاری و درواقع استفاده از دیدگاه ایشان به‌طور جدی وجود داشت و الا کسی را که نه دشمن بپذیرد و نه دوست، اصلاً نمی‌تواند عقاید خود را مطرح کند و آن‌ها را گسترش دهد. آن‌هایی هم که تحمل نکردند، متأسفانه برای به شهادت رساندن ایشان آستین بالا زدند. آن کسانی که در وزارت علوم عصر پهلوی دوم با برخورد‌های سلبی به مقابله با ایشان رفتند، نه از دوستان بلکه افرادی بودند که به دستور ساواک عمل می‌کردند. در این میان از نقش تقابلی جریان‌های چپ مانند آریان‌پور و دیگران در دانشکده ادبیات نباید غافل شد. با وجود تمام این فشارها، آزادگی علمی و روحی شهید مطهری بسیار قابل تحسین است. استاد مطهری در فضایی که در جامعه ایران بحث مارکسیسم جدید یافته است، قائل به این بود که ما باید ادبیات مارکسیست‌ها را به‌درستی درک کنیم و با درک درست آن، نقدهای درستی هم از دیدگاه‌ها و ایدئولوژی آن‌ها ارائه کنیم. لذا خودشان گفتند که: «من کتاب ماتریالیسم دیالکتیک نوشته ژرژ پلیستر را چهل بار خواندم و تقریباً آن را حفظ کردم، ولی متوجه مفاهیم آن نشدم تا این‌که بعد از مطالعه ماتریالیسم دیالکتیک نوشته تقی ارانی، مسأله برایم روشن شد.» این سخن بدین معناست که استاد مطهری با پشت‌کار به این جایگاه رسیده است و نه فقط به پشتوانه هوش و استعداد خاص خودش، و این واقعیت، قیمت و ارج کار ایشان را بیش‌تر می‌کند.



شهید مطهری در دهه پنجاه و به نیت اتحاد حوزه و دانشگاه با دعوت از علمایی نظیر شهید مفتاح و دیگران اقدام به تشکیل حلقه‌ای در دانشکده الهیات کرده بود که هدایت آن را نیز خود بر عهده داشت. آریان پور و عوامل رژیم قصد داشتند از دانشکده الهیات، مطهری زدایی و در سطحی بالاتر، از دانشگاه ارواحانی زدایی کنند.

به‌طور اساسی، پهلوئی‌ها با روحانیت مخالف بودند. علت آن به سیاست حذف اسلام بازمی‌گردد. وقتی که مبنای سیاست یک نظام سیاسی، حذف اسلام باشد، در این مسیر هر آن‌چه را که مظهر اسلام تلقی شود، و در واقع مدافع اسلام به‌شمار آید، با آن مبارزه می‌کند. این مبارزه در زمان رضاخان به‌شکل بسیار خشونت‌باری اتفاق افتاد؛ چه با خلع لباس روحانیان و چه با حذف بسیاری از شخصیت‌ها و چه با مقابله کاملاً مستقیم فیزیکی. حتی مرحوم مطهری خود نقل کرده‌اند که: «وقتی می‌خواستیم طلبه شوم، چند سالی در مشهد تحصیل کردم، بعد به یکی از چهره‌های شناخته‌شده شهر مشهد و از مسؤولان دولتی نامه‌ای نوشتم و آن هنگامی بود که برای ادامه تحصیل می‌خواهم به قم بروم. این شخص هم از نوشته و هم از خط و سلیقه من خوشش آمده بود و مرا از رفتن به قم خیلی منع کرد و گفت که گذشت آن زمانی که طلبه‌ها به نجف می‌رفتند و درس می‌خواندند و مجتهد می‌شدند و برمی‌گشتند و در بین مردم احترام داشتند. الآن دیگر وضع این‌گونه نیست. من هم گوش ندادم و رفتم و تقریباً شانزده، هفده سال بعد کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» من چاپ شد. در آن زمان، آن آقا هم نماینده مردم مشهد در مجلس شده بود و در جاهای مختلف از من تجلیل و ستایش می‌کرد. او در جمعی که من هم در آن شرکت داشتم، از من خیلی ستایش کرد. به‌حال اگر من در آن زمان سفارش ایشان را می‌پذیرفتم، الآن یک میرزابنویس در یک اداره بودم و خوش‌بختانه آن روز، توصیه ایشان را نشنیده گرفتم و امروز هم به خودم اجازه نمی‌دهم که ستایش و تمجید او را بپذیرم.» این ماجرا می‌رساند که خیرخواهان این‌گونه بودند؛ وضع دشمنان هم که معلوم است. مثلاً مرحوم شیخ عباس قمی صاحب «مفاتیح‌الجنان» تعریف می‌کنند که یک بار از مشهد به تهران می‌آمدند. اتوبوسی که در آن سوار شده بودند، در بین راه پنجر می‌شود. راننده اتوبوس، ایشان را در بیابان پیاده و رها می‌کند و می‌گوید چون شما آخوند هستید، سبب پنجری اتوبوس شدید. آیت‌الله جوادی آملی هم تعریف کرده‌اند که «یکی از تلخ‌ترین خاطرات من این است که یک روز سوار اتوبوس شدم و راننده و شاگردش من را پیاده کردند به این بهانه که ممکن است با وجود شما، بلایی بر سر ما بیاید.»

این قضاسازی در سطح عامه مردم و تبلیغات دولتی و در واقع ایجاد محدودیت و ممنوعیت برای فعالیت حوزه‌ها، نشان‌گر این است که رژیم تمام تلاش خود را در جاهای مختلف به جلوگیری از رشد روحانیت و گسترش اندیشه شیعی مصروف کرده بود تا از طریق سرکوب روحانیت بتواند اسلام را سرکوب کند.

این روی کرد در همه جا به‌عنوان یک سیاست پذیرفته‌شده اعمال می‌شد. البته شاید در جاهایی هم استثنا وجود می‌داشت، ولی مرحوم استاد مطهری و بسیاری دیگر از علما و هم‌چنین طلاب جوان‌تر، این شرایط سخت را در محیط‌های مختلف تحمل کردند

و دوام آوردند.

استاد مطهری انسان وارسته‌ای بود، در حین تدریس در دانشگاه به‌طور جدی به نویسندگی هم اشتغال داشت. حتی منبرهای ایشان با دیگر سخن‌رانان و وعاظ تفاوت داشت. کسی سراغ ندارد که شهید مطهری در دوران زندگی‌شان در بند نان و نام باشد. عظمت وی و عمق آثاری که از خود به‌جای گذاشت بعد از شهادت‌شان بیش‌تر شناخته شد. نظر شما درباره انتشار مکتوبات و پخش نوارهای صوتی و تصویری آن شهید از صدا و سیما چیست؟

اولاً نام و نان برای افراد بزرگ، یک امر پیش پا افتاده است؛ خصوصاً کسانی که در حوزه‌های مختلف، قدرت و توانایی اجتهاد در سطح عالی پیدا می‌کنند. بنابراین دغدغه نام و نان برای آنان تبدیل به یک امر فرعی می‌شود. اما در خصوص شناخته‌شدن عظمت استاد مطهری، باید عرض کنم که ایشان برای کسانی که با موضوعات و سوالات عقیدتی و اندیشه‌ای سر و کار داشتند، آدم شناخته‌شده‌ای بود. مقالات استاد در بحث حجاب حتی در مجله «زن روز» هم چاپ شده بود. یعنی خوانندگان مجله زن روز هم مطهری را می‌شناختند.

ولی باید قبول کنیم که عامه میلیونی مردم، تنها بعد از شهادت، ایشان را شناختند.

این امری طبیعی است. قبل از انقلاب چنین چهره‌هایی را در تلویزیون نشان نمی‌دادند و خانواده‌های مذهبی هم که تلویزیون نداشتند.

وقتی که مبنای سیاست یک نظام سیاسی، حذف اسلام باشد، در این مسیر هر آن‌چه را که مظهر اسلام تلقی شود، و در واقع مدافع اسلام به‌شمار آید، با آن مبارزه می‌کند.

آقای مطهری در فرازهای بسیار بلندی از مراتب علوم اسلامی مختلف، دارای مرتبه بالایی است، یعنی نه در مرتبه اجتهاد، بلکه مرتبه‌ای فراتر از اجتهاد. یعنی در مرتبت نوزایی و زایش اندیشه قرار دارند

مهم‌تر از همه این که در جامعه آن روز ایران، بسیاری از چهره‌های فضا هنری و چهره‌های مبتذل به لحاظ اخلاقی به پشتوانه تبلیغات تلویزیونی، در بین مردم شناخته می‌شدند و فرهیختگانی هم چون آقای مطهری و دیگران هم یا ناشناس بودند و یا اگر هم شناخته می‌شدند، ممکن بود که حساسیت رژیم را برانگیزند. ولی وقتی که ماجرای انقلاب اسلامی پیش آمد، آقای مطهری در تهران و در سطح کشور، جزو چند تن از رهبران اصلی انقلاب بودند، که در واقع عملیات انقلاب را در ایران، به همراه افرادی مانند شهید بهشتی، هدایت و رهبری می‌کردند. حتی وقتی که مسأله بازگشت امام به ایران مطرح شد، تنها کسی که در بهشت زهرا سخن رانی کرد، مرحوم آقای مطهری بود. نام ایشان و مهندس بازرگان در بسیاری از روی دادهای فرهنگی مطرح بود؛ منتها تبلیغات علمی آقای مطهری در محافل علمی وجود داشت، و به عنوان شخصیتی که زمانی رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران بوده، شناخته شده است. اما توده مردم مذهبی، بعد از شهادت استاد مطهری، با چهره دیگری از او آشنا شدند، با انسانی که فرهیخته و دانشمند بود و دشمنان انقلاب، او را به عنوان یکی از اولین هدف‌های خود به شهادت رساندند. و وقتی که ماجرای شهادت ایشان پیش آمد، فضایی در جامعه ایجاد شد که به ایده‌ها و افکارشان توجه جدی‌تری شد و تأکید امام هم بر این مسأله، این توجهات را چند برابر کرد. به طور طبیعی، شهادت استاد مهر تأییدی بر روش زندگی او و تداوم پخش مسیری بود که ایشان طی کرد. من این مسأله را قبول دارم که شهادت آقای مطهری، تأثیری جدی در درک و ارزیابی مجدد جامعه ما و در توجه بیشتر به آثار ایشان داشته است.

نکته بسیار مهم، مهر تأییدی بود که امام بر شخصیت و آثار استاد زدند و در سوگ ایشان گریستند و دو جمله بسیار مشهور هم فرمودند: یکی این که «مطهری پاره تن من بود»، و دوم این که «همه آثار او بلااستثناء خوب است». علت این فرمایش‌ها را ناشی از چه می‌دانید؟

آقای مطهری در فرازهای بسیار بلندی از مراتب علوم اسلامی مختلف، دارای مرتبه بالایی است، یعنی نه در مرتبه اجتهاد، بلکه مرتبه‌ای فراتر از اجتهاد. یعنی در مرتبت نوزایی و زایش اندیشه قرار دارند. جالب این که قدرتی در وجود ایشان بود که می‌توانستند در رشته‌های مختلف، قدرت نوزایی و جمع‌الجمع داشته باشند، یعنی هم‌زمان از فلسفه به تاریخ، فقه و عرفان و قرآن پل بزنند. شهید مطهری به وضوح از این قدرت و توانایی برخوردار بود؛ در حالی که دیگران یا عاری از این نیرومندی هستند و یا چنین قدرتی را بسیار محدود در اختیار دارند. این توانایی استاد مطهری در رشته‌های مختلف و در بازاندیشی اندیشه اسلامی و طرح مطالب به زبان جدید و نو و مهم‌تر از همه، گسترش حوزه قدرت و نفوذ معنوی اسلام همواره با رعایت اصول و چارچوب‌های آن بود. یعنی ایشان هرگز از علوم اسلامی تخطی نکرد؛ نه در تفسیر، نه در بیان مسائل فقهی و نه در بیان مسایل فلسفی و عرفانی و تاریخی. هر جا که نظریه داد، نظریاتش فراتر از نظریات بسیاری دیگر بوده است و در واقع راه‌گشا بود. ما روایتی داریم که «ذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمه لایسدها شیء»، وقتی که عالمی بمیرد، در اسلام ثلمه‌ای (رخ‌های) پیش می‌آید که آن را با هیچ چیز نمی‌توان پر کرد. این حقیقتی انکارناپذیر است. آقای مطهری به اعتقاد من یک عالم فراعالم است، یعنی دانشمندی است که جای آن به آسانی قابل پر شدن نیست. ما زمانی شعار می‌دادیم که مثلاً «ایران پر از بهشتی است»، ولی آیا واقعاً جای استاد مطهری و آقای بهشتی پر شد؟ امام هم به طور طبیعی این تفاوت و عمق را درک می‌کردند. مرحوم

علامه طباطبایی در مورد شهید مطهری تعبیری بدین مضمون دارند که: «من وقتی در کلاس تدریس می‌کردم و مطهری حاضر می‌شد، از شدت شغف، احساس رقص به من دست می‌داد.» و جالب‌تر این که می‌گوید: «کاملاً می‌دانستم که هر چه را که من می‌گویم، او ذره‌ای از آن را هدر نخواهد داد. و مهم‌تر این که آن چه را که می‌یابد، خود به یک متن جدید و موضوع فراتر تبدیل می‌کند.»

از این توصیفات استنباط می‌کنیم که قدرت خلاقه عجیبی در مطهری وجود داشت. چنین قدرتی را در کم‌تر کسی سراغ داریم. بنابراین گریستن امام در فقدان چنین شخصیتی، نه تنها عجیب نیست بلکه کاملاً عادی است؛ زیرا امام می‌دانستند که امثال مطهری کم است و کم پدید می‌آیند و کم‌تر در جهان اسلام، ممکن است که شخصیتی مانند استاد مطهری ظهور کند. لذا تشبیه او به عنوان پاره تن خود و پاره تن اسلام و گریستن در سوگ او، به اعتقاد من، کم‌ترین عکس‌العمل مردی بود که در مرگ حاج آقا مصطفی صبوری کرد، اما نتوانست در شهادت استاد مطهری به گریه ننشیند.

به نظر می‌توان دشمنان انقلاب را به لحاظ ترورهای که انجام دادند به چند دسته تقسیم کرد. دسته‌ای که ترورهای سیاسی انجام دادند و افرادی مانند شهید آیت و شهید سپهبد محمدولی قزنی را به شهادت رساندند. دسته دیگری که به سراغ ترور اندیشه رفتند و افرادی مانند شهید مطهری، مفتاح و بهشتی را از ما گرفتند. و گروه دیگری که شخصیت‌های خوش‌نام و محبوب مانند چهار شهید محراب را هدف قرار دادند. دشمن چگونه به این دسته‌بندی‌ها رسید؟

من خیلی قائل به این دسته‌بندی‌ها نیستم. معتقدم که روش فرقان با روش منافقین تفاوت‌هایی داشت. گروه فرقان بیش‌تر نسبت به ادبیات فکری آقای مطهری و آقای مفتاح متعرض بودند و آن‌ها را به لحاظ نظری مزاحم ترویج اندیشه‌های خودشان می‌دیدند. از طرفی کسان دیگری را نیز ترور کردند که ربط چندانی به منطق فکری و تئوری‌های آن‌ها نداشت و بیش‌تر سیاسی بود مثل ترور شهید مهدی عراقی و ترخانی. منابع مختلف سیاسی ما این دیدگاه را تأیید می‌کنند که گروه فرقان به تحریک و هدایت سازمان سیا دست به ترورهای خود می‌زد؛ ولی ترورهای مجاهدین خلق به منظور کسب قدرت و سرنگونی نظام بود. بنابراین ترورهای مجاهدین خلق گزینش خاصی را در بر نمی‌گرفت و به نوعی بر خورد با همه پایه‌های سیاسی نظام را مد نظر داشتند.

نظر شما درباره تبلیغ آثار استاد مطهری در تلویزیون چیست؟

به اعتقاد من، آقای مطهری هم چنان جایگاه خود را حفظ کرده است، اما بخشی از آسیبی که به آثار ایشان وارد شده ناشی از نوع تبلیغات تلویزیون است.

تبلیغ بیش از حد یک اثر یا مجموعه آثار، گاهی اوقات در بین مخاطبان باعث دل‌زدگی می‌شود. این امر پسندیده‌ای است که ما به آثار استاد مطهری مراجعه کنیم، از این حیث که ایشان، فقیه، فیلسوف و مفسر است، و طی مطالعه متون مختلف، کنشیات و دریافت‌های جدیدی از دین را برای ما بازسازی و تعریف کرده است. استفاده‌های بسیار زیاد از یک شخصیت و یا یک واژه، سبب می‌شود که اهمیت آن شخصیت و یا آن واژه در ذهن بسیاری از مخاطبان تنزل یابد. حتی زمانی انتصاب آقای لاریجانی به ریاست صدا و سیما، این شبهه را در ذهن عده‌ای از مدیران و مخاطبان دامن زد که آیا اگر آقای لاریجانی با رئیس صدا و سیما نسبتی نداشت، آیا تا این حد مورد اعتنای رئیس صدا و سیما می‌شد؟ ما باید بعضی از جوانب را به درستی درک کنیم و بعضی از حرف‌ها را بشنویم و قبول



برخوردهای رسمی و مناسبتی با آقای مطهری و تلاش برای تبدیل ایشان به نظریه رسمی جمهوری اسلامی در بسیاری از جاها، قدری به جایگاه این شهید بزرگوار لطمه زده است

سِر آن‌ها قرار دارد، البته حکومت می‌تواند در کنار این شخصیت‌ها باشد، ولی ذهن مردم نباید با این تصور شکل گیرد که حکومت با اهداف و منافع خاصی پشت سر آن‌ها پنهان شده است، چرا که در این صورت، حقیقت زیبا و بسیار ارجمندی که این شخصیت‌ها در خود دارند، لطمه می‌بیند. پس باید توجه داشته باشیم که با تبلیغات بیش از حد، یک حقیقت یا یک حرف راست را مورد تشکیک و بعد هم مورد اتهام قرار ندهیم.

شما حدود سه دهه است که با آثار شهید مطهری آشنا هستید. بفرمایید کدامیک از آثار ایشان تأثیر بیش تری بر شما داشته است؟

«اصول فلسفه و روش رئالیسم»، «شرح منظومه» و «حماسه حسینی» استاد مطهری برای من بسیار جالب و تکان‌دهنده بود. یکی دیگر هم کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» است و نیز کتاب «عدل الهی». کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» در مورد نظریه‌های باستان‌گرایی در ایران و نقد و تحلیل آن‌هاست.

یعنی آن‌چه که در رژیم پهلوی دوم بسیار تبلیغ می‌شد و از طریق آن، توهم دروازه تمدن بزرگ را مطرح می‌کردند.

بله. مسأله بازگشت به تاریخ ایران باستان و احیای عظمت ایران قبل از اسلام بسیار دامن زده می‌شد که همه این هیاهوها و ادعاهای براساس القائات جاری در ادبیات نویسندگان داخلی مثل ابراهیم پورداود و پیرنیا و نویسندگان خارجی نظیر رومن گریشمن، سن کریستین و ادوارد براون و دیگران صورت می‌گرفت. وقتی کتاب

کنیم که در سطح جامعه ذهنیت‌هایی در مورد ما ایجاد می‌شود. ما معتقدیم دیدگاه استاد مطهری از اهمیت و قداست شایسته‌ای برخوردار است و درک درست و عمیق او از مسائل مبتلابه جامعه قابل مقایسه با درک بسیاری از شخصیت‌ها نیست و آن‌چه را که امام^(ع) درباره ایشان فرمودند، کاملاً بر منطقی صحیح استوار است و از روی احساسات و شرایط زمانه و موقعیت بیان نشده است. اما باید توجه داشته باشیم که متأسفانه بسیاری از ما با تبلیغ زیاد- البته نه الزماً نادرست- باعث می‌شویم که ذهنیت جامعه به سمت دیگری سوق یابد.

افراط در نشان دادن تصویر بعضی از شخصیت‌ها از تلویزیون باعث تقلیل موقعیت آن‌ها می‌شود. ما نباید فقط به خاطر تعریف و تمجید حضرت امام^(ع) از آقای مطهری، روی این مسأله تکیه کنیم. ما باید به جوانان، متفکران و استادان دانشگاه، مجموعه آثار استاد مطهری را معرفی کنیم و در اختیار آنان قرار دهیم. بازبینی و مطالعه این آثار، به آن‌ها کمک می‌کند که به افق‌های جدیدی دست یابند؛ ولی متأسفانه برخوردهای رسمی و مناسبتی با آقای مطهری و تلاش برای تبدیل ایشان به نظریه رسمی جمهوری اسلامی در بسیاری از جاها، قدری به جایگاه این شهید بزرگوار لطمه زده است، یعنی برای عده‌ای دافعه ایجاد کرده است. ما باید توجه داشته باشیم که مسائلی از این دست که تا این حد درخور اهمیت هستند، تبدیل به ابزار حکومتی نشوند و شخصیت‌هایی نظیر آقای مطهری در بین مردم آن‌گونه معرفی نشوند که به نظر برسد که الزاماً حکومت پشت

این مجموعه‌ها نیز، منضبط، سازمان‌یافته و منسجم‌اند که در گذرگاه ورود انسان به حوزه‌های علوم اسلامی، یاری‌گر بسیار خوبی محسوب می‌شوند و مبانی و ثابتات مختلف علوم اسلامی را به زبان علمی و در عین حال، سهل و آسان، چنان بیان می‌کنند که قابلیت فهم آن‌ها را برای جوانان مسلمان فراهم آورده است.

اثری از استاد مطهری که بارها تجدید چاپ شده است و عامه مردم نیز استقبال فراوانی از آن کرده‌اند، کتاب «داستان راستان» است. شاید ساده و سهل و ممتنع بودن این اثر باعث شده است که کم‌تر به آن پرداخته شود.

در بین علما، داستان‌نویسی باب نبود؛ در بین آنان، کشکول‌نویسی رواج داشت. اما شهید مطهری نه رمان نوشت و نه کشکول. در کشکول‌نویسی، قاعده منسجمی وجود ندارد. برای این کار مجموعه‌ای از داستان‌ها را دست‌چین و گزینش می‌کنند و با ادبیات شبه تاریخی بیان می‌کنند که در واقع ذهنیت و خیال نویسنده در آن حضور ندارد؛ زیرا مجموعه‌ای از حکایت‌های واقعی تاریخی است که به زبان ساده بیان شده است. زمانی هم که مرحوم مطهری این کار را انجام می‌دادند، بسیاری اعتراض کردند که آقا این کار در شأن شما نیست، اما ایشان مرد ضرورت‌ها بود و هر جا که ضرورتی را تشخیص می‌داد، در آن جا وارد عمل می‌شد و راجع به آن موضوع کار می‌کرد و پای آن هم می‌ایستاد و ثابت هم شده است که نوشته‌های ایشان تأثیر خود را گذاشته است و درک ایشان از اجتماع، درک درستی بوده است. لذا «داستان راستان» در واقع اثری است که دست‌مایه مطالعات عده زیادی شده و بسیاری را از طریق آن داستان‌ها با چهره‌های اسلامی و حقایق اسلامی، آشنا کرده است. ما در حدود یک‌هزار و چهارصد آیه در قرآن داریم که به ماجراهای داستانی و حکایت‌های تاریخی پرداخته است. این مطلبی است که از چشم مفسر و محقق تاریخی بزرگی هم چون استاد مطهری پنهان نبوده است. بنابراین مجموعه «داستان راستان» کمک بسیار زیادی بود برای کسانی که در ابتدای ورود می‌خواستند با ادبیات استاد مطهری آشنا بشوند؛ و این خود مدخل ورودی و فتح‌یابی به مجموعه آثار استاد مطهری بوده است و هنوز هم هست. این کتاب، اثری است که بزرگ و کوچک می‌توانند آن را در حالت‌های مختلف بخوانند و طی این خواندن‌های مختلف، می‌بینیم که حتی جمله‌ای از آن قابل نقد به این معنا که حرف ناسرهای در آن گفته شده باشد، وجود ندارد. به قدری انسجام و انضباط در ادبیات حکایت و تاریخی آن وجود دارد که بسیار کم قابل خدشه است.

کندی و بطی بودن دنیای قدیم باعث می‌شد که آدم‌های ژرف‌اندیش بهتر بتوانند در حقایق غور کنند، و حاصل آن هم در نخستین تقابل‌های کشور ما با دنیای مدرن، در این چند دهه معاصر، امام خمینی^(ره)، علامه طباطبایی، شهید مطهری، شهید بهشتی، مفتوح و باهنر بودند، و عده‌ای از بزرگان دیگر که در قید حیات هستند مانند آیت‌الله جوادی آملی. الان با جست‌وجوی کوتاهی در اینترنت، می‌شود به وبلاگ بسیاری از طلبه‌ها و سایت‌های مذهبی دسترسی پیدا کرد. امروز متناسب با افزایش سرعت پیشرفت‌های علمی، گرفتاری‌های بشر نیز افزایش یافته است. آن شرایطی که بزرگان فوق‌الذکر را نام‌دار می‌کرد، دیگر وجود ندارد. آیا شما فکر می‌کنید که در این شرایط جدید و دنیای مجازی، و در محیط‌های حوزه و دانشگاه، چنین چهره‌هایی در حیطه معارف و الهیات، فلسفه اسلامی و علوم دینی به‌وجود خواهد آمد؟

«خدمات متقابل اسلام و ایران» را می‌خوانیم و وارد متن آن می‌شویم، می‌بینیم که با مورخ بسیار نیرومندی سر و کار داریم که گویی دوره‌ای بسیار طولانی از زندگی خود را صرف مطالعه در همین رشته کرده است و راجع به همین موضوع تحقیق کرده است و ظاهراً غیر از مسأله تاریخ ایران باستان و تاریخ اسلام و رابطه بین اسلام و ایران، چیز دیگری نمی‌داند. آن قدر این کتاب دقیق و عمیق است که بدون هیچ واسطه‌ای، نشان از عمق و گستردگی حوزه اندیشه و حوزه نظر و نظریه‌پردازی ایشان دارد.

اثر دیگری که به نظر من بسیار مهم است، کتاب «عدل الهی» از مجموعه آثار کلامی ایشان است که استاد مطهری در آن، مباحث کلامی را به‌طور جدی مورد بحث قرار داده است. البته ادبیات کلامی ما متأخر بر این است، اما تبدیل آن به زبان جدید، بسیار اثرگذار صورت گرفته است. در مقایسه اگر کتاب «الهیات» حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی را - که کتاب بسیار ارجمند و آموزنده‌ای است - مطالعه کنیم، درمی‌یابیم که گویی زبان نوشتاری آن، زبان خاص حوزه است و زبان اجتماعی معاصر نیست؛ به عبارت دیگر، احساس



«داستان راستان» در واقع اثری است که دست‌مایه مطالعات عده زیادی شده و بسیاری را از طریق آن داستان‌ها با چهره‌های اسلامی و حقایق اسلامی، آشنا کرده است

می‌کنیم که ادبیات آن حوزوی است و تأثیر اجتماعی گسترده‌ای مثل تأثیر کتاب «عدل الهی» بر مخاطب ندارد. کتاب دیگری که برای خود من بسیار مهم بوده است، مجموعه «حماسه حسینی» استاد مطهری است. تحلیل و نقدی که استاد در این اثر از مسأله تحریف در تاریخ، بازشناسی ادبیات تحریفی و همچنین تجزیه و تحلیل عمیقی که از حادثه عاشورا ارائه می‌دهد، در نوع خود کم‌نظیر است. به عبارت دیگر، کم‌تر توانسته است کسی ابعاد مختلف حادثه عاشورا را با این ظرافت و وزانت مورد ارزیابی قرار دهد. به همین صورت است کتابی مانند «سیرری در زندگی ائمه اطهار^(ع)».

مجموعه کتاب‌های دیگری که درخور توجه هستند، مجموعه کتاب‌های «جهان‌بینی اسلامی» و کتاب‌های «علوم اسلامی» است.



قطعا همین‌طور است، منتها هر کسی سبب جای خود قرار دارد و هیچ‌کس جای دیگری نیست. نه جریان تولید علم متوقف شده است و نه جریان تولید علم و نه جریان تولید علم توسط عالم. اتفاقاً وقتی سرعت پیشرفت علم زیاد شده است، طبعاً تولید هم بیش‌تر می‌شود. علما در گذشته یک متن را به‌آسانی نمی‌نوشتند و اگر هم می‌نوشتند، به‌آسانی منتشر نمی‌شد و ممکن بود که سال‌ها متوقف شود. امروز، بسیاری از علما مجبورند که مقالات شفاهی بنویسند و با توجه به زمان و مکانی که وجود دارد، طوری صحبت کنند که ایده‌های آن‌ها بلافاصله منتشر شود. البته الزاماً شفاهی شدن مطالب به معنی غیر عمیق بودن آن‌ها نیست؛ گستره آموزش هم وسیع شده است. مثلاً من طی مصاحبه‌ای که در سفر به مکه با دوستان رؤسای دانشکده علوم قرآنی داشتم، گفتم که ما زمانی در ایران، سه‌الی چهار کتاب مربوط به ادبیات قرآنی داشتیم و الآن غیر از طلاب علاقه‌مند به علوم قرآنی در دانشگاه‌ها، بیش از پنج‌هزار دانشجوی رشته علوم قرآنی داریم؛ و به همین میزان اساتید زیادی هم داریم و آثار و منابع بسیاری نوشته شده است. اگر زمانی علوم قرآنی در آثاری مانند «الاتقان» سیوطی و کتاب آقای محمدباقر حجتی کرمانی و کتاب دکتر محمد مهدی رکنی و یکی دو سه کتاب دیگر خلاصه می‌شد، الآن این‌گونه نیست. در فلسفه هم این‌گونه است زیرا مثلاً اگر زمانی در بین علمای ما کسانی که فلسفه غرب را بشناسد، بسیار محدود بودند، الآن تعداد چنین کسانی افزایش یافته است. امروز علما و طلاب بسیار زیادی در حوزه تاریخ داریم که به‌طور جدی و تخصصی، در مسائل و موضوعات مختلف، صاحب نظریه هستند. البته برخی از آن‌ها به‌دلیل جوانی، هنوز شناخته نشده‌اند. ما در فقه، کلام، فلسفه، عرفان و در تفسیر و حتی در مسند خطابه، دانشمندان بسیاری داریم که دارای توانایی بالایی هستند؛ البته ناگفته آشکار است که جای پیش‌گسوتان و بزرگان این علوم همواره محفوظ است، و نقش اساتیدی مانند حضرت آیت‌الله جوادی آملی، آقای سبحانی، آقای مصباح‌زیدی، آقای مکارم شیرازی و دیگران را در تولید اندیشه‌های اسلامی و هم‌چنین در گسترش علوم دینی، نمی‌توانیم نادیده بگیریم. در این میان، علمای دیگری هم هستند که به سؤالات مختلف پاسخ می‌دهند. امروز حوزه علمی علاوه بر این‌که در داخل خود چهره‌های بسیاری پروراند است، در گستره بین‌المللی نیز از موقعیت قابل توجهی برخوردار است. الآن محبوب‌ترین چهره بین‌المللی جهان اسلام، روحانی و سید دانش‌آموخته حوزه علمی قم، سیدحسن نصرالله است و حتی در حوزه علوم استراتژیک و مباحث نظری و حتی مباحث رزمی هم یک چهره برجسته حوزه علمی قم به‌شمار می‌آید که باز حرفی برای گفتن در برابر جرأت‌ترین و پیشرفته‌ترین نظام سیاسی-امنیتی و نظامی جهان دارد.

استاد مطهری به فاصله هشتاد روز بعد از پیروزی انقلاب به شهادت رسید. اگر مطهری می‌ماند، اکنون چه نقشی را ایفا می‌کرد؟

قطعا اگر در قید حیات بودند، باز هم آثارشان شناخته می‌شد. مگر دیگران که زنده مانده‌اند، آثارشان شناخته نشد؟ تردیدی وجود ندارد که اگر ایشان و دیگر شهیدان مثل مرحوم بهشتی، شهید چمران، مرحوم مفتاح و بانه و دیگران زنده می‌مانند، تغییرات بسیار مفیدی در حوزه‌های مختلف نظام سیاسی و فکری جامعه ما ایجاد می‌کردند. این واقعیتی است که ما امروز با خلا شخصیتی آنان روبه‌رو هستیم.

مگر تاریخ چند مطهری دارد که برای شناخت آثارش، حاضر به قربانی شدن او باشیم؟ حضور آقای مطهری به طرح سؤالات اساسی

و پاسخ‌های آن‌ها کمک می‌کرد؛ هم‌چنان که حضور آیت‌الله جوادی آملی در جامعه ما به‌عنوان شخصیت حاضر و زنده چنین تأثیری دارد، و حتی تأثیر ایشان را در اندیشه اسلامی در سطح دنیای اسلام، باید مورد توجه قرار داد. این مسأله به نوع احترام و علاقه‌ای که ما برای شهیدان قائلیم، بازمی‌گردد. در هر صورت، فقدان آقای مطهری، ضربه‌ای بود برای جامعه اسلامی و بودن ایشان در فضایی که فرصت تبلیغات وجود دارد، فرصتی برای شناخته شدن ایشان است.

تا زمانی که شما کسی را نشناسید، چیزی از او نمی‌پرسید و در صورت شناخت است که از او سؤالات جدی‌تر می‌پرسید و در آن حالت است که نقش او معنا می‌یابد. جامعه ما هنوز از استاد مطهری سؤال جدی نپرسیده، ولی او این همه پاسخ داده است. اگر جامعه این فرصت را می‌یافت که از ایشان سؤالات بسیار جدی بپرسد، قطعاً نقش مطهری جدی‌تر می‌شد. همین‌طور اگر جامعه فرصت می‌یافت که از شهید بهشتی سؤالات جدی‌تری بپرسد، قطعاً پاسخ‌های بهتری را دریافت می‌کرد. بنابراین در اصل این‌که شهادت استاد مطهری و فقدان ایشان ضربه مهلکی بر پیگر انقلاب بود، جای هیچ تردیدی نیست. در اصل این‌که جای هیچ‌کدام از شهدای خود را نتوانستیم پر کنیم. حتی جای جانبازان را نتوانستیم پر کنیم و در این نیز تردیدی نیست. آیا جامعه ما ضربه‌ای که از مجروحیت حضرت آقا دارد، توانسته است جبران کند؟ حضور آقای مطهری برای بسیاری از مسائل می‌توانست راه‌گشا باشد و حتی گره از بسیاری مسائل جدید جامعه باز کند و در بسط و گسترش اندیشه اسلامی، مؤثر باشد. ایشان علاوه بر این‌که اسلام را خوب می‌شناخت، رگه‌های کفر و نفاق را نیز به‌خوبی تشخیص می‌داد و این شناخت، محصول آگاهی گسترده بود. و تا ما به جایی برسیم که رگه‌های انحراف و نفاق را بشناسیم، مدت‌ها طول می‌کشد. لازم است یادآوری کنم که یکی از کتاب‌های بسیار ارزشمندی که برای خود من هم سرمنشأ آموزه‌های بی‌شماری بود، کتاب «شناخت» استاد مطهری است که پاسخ‌هایی اساسی از مباحث معرفت‌شناسی و درک مسائل دینی را ارائه می‌دهد. ■

الآن محبوب‌ترین چهره بین‌المللی جهان اسلام، روحانی و سید دانش‌آموخته حوزه علمی قم، سیدحسن نصرالله است و حتی در حوزه علوم استراتژیک و مباحث نظری و حتی مباحث رزمی هم یک چهره برجسته حوزه علمی قم به‌شمار می‌آید